

بررسی و نقد مبانی رقابت سیاسی در لیبرال دموکراسی

داود تقی‌لو*

تأیید: ۹۹/۸/۱۱

دریافت: ۹۹/۳/۳۱

چکیده

رقابت سیاسی به عنوان سازوکار مسالمت‌آمیز چرخش قدرت در علم سیاست جدید کاملاً پذیرفته شده است. این مقوله در لیبرالیسم، بر اساس و مبانی خاصی پایه‌ریزی شده است. نوشتار پیش رو ضمن بررسی مبانی رقابت سیاسی در لیبرال دموکراسی، تلاش می‌کند با رویکردی انتقادی به نقد آن‌ها هم بپردازد تا رقابت سیاسی برساخته از این مبانی را به چالش بکشد. این پژوهش با چنین هدفی و با روش تحلیلی - استنباطی از داده‌های کتابخانه‌ای به این نتیجه ختم شده است که تنزل لیبرال دموکراسی از بایسته‌های عقل‌گایت‌اندیش، به هست‌های امیال‌نفسانی در تبیین حقوق و ارزش‌ها منجر به پیامدهایی شده است که مهم‌ترین آن‌ها در عرصه رقابت سیاسی، مقیدنداستن رقابت‌های سیاسی به اصول و قواعد ارزشی پیشینی و مستقل از اراده فرد است. مقیدن‌بودن رقابت سیاسی در لیبرال دموکراسی به این اصول، پیامدهای سوئی برای آن به دنبال داشته است.

واژگان کلیدی

لیبرالیسم، مبانی لیبرالیسم، لیبرال دموکراسی، رقابت سیاسی

* دانش‌آموخته حوزه علمیه قم و دانشجوی دکتری گروه علوم سیاسی دانشگاه باقرالعلوم 7:

.dtagilo@yahoo.com

مقدمه

از شاخص‌های مردم‌سالاربودن نظام‌های سیاسی، باور به ضرورت رقابت در عرصه کنش سیاسی است. نظام سیاسی لیبرال‌دموکراسی یکی از اشکال نظام‌های سیاسی مردم‌سالار است که فلسفه وجودی آن حفاظت از زندگی، آزادی و دارایی‌های اتباعش است. تکلیف اتباع نیز برای متابعت از حکومت، تنها تا زمانی است که حکومت از آنان به درستی حفاظت و حمایت کند و از قدرتش سوء استفاده نکند. اتباع می‌توانند دست به اقداماتی برای تضمین این مسأله بزنند که این حمایت و حفاظت از سوی حکومت تأمین شود و بر سوء استفاده حکومت از قدرت که در تاریخ سیاسی مسأله‌ای بسیار پرتکرار بوده، نقطه پایان بنهند. رقابت سیاسی و چرخش قدرت با مکانیسم رقابتی، سازوکاری مسالمت‌آمیز برای محدودکردن قدرت نخبگان سیاسی و رفع و پیش‌گیری از سوء استفاده از قدرت، توسط حکمرانان است. هم‌چنین رقابت سیاسی می‌تواند با تغییر اشکال حکومت و برنامه‌های حکمرانی توسط تغییر مجریان آن از طرق قانونی و صلح‌آمیز، کارآمدی نظام سیاسی هدف را در تأمین تقاضاهای متغیر شهروندان افزایش چشم‌گیری بدهد.

لیبرالیسم، به عنوان پرطرف‌دارترین مکتب در میان نظام‌های سیاسی، معتقد است، چون انسان آزاد به دنیا می‌آید، پس باید آزاد باشد تا زندگی شخصی و اجتماعی خود را به شکلی آزادانه انتخاب کند. هیچ قید و شرطی بر سر راه آنان پذیرفته نیست، مگر آنچه که موجب لطمه به آزادی و حقوق دیگران گردد. این دیدگاه که بر اومانیسیم تکیه دارد، جز آنچه موجب برهم خوردن نظام اجتماعی یا حقوق و آزادی‌های دیگران شود، هیچ اصل و قاعده‌ای که بخواهد خواسته‌ها و رفتار انسان در چارچوب آن محدود شود را نمی‌پذیرد. در عرصه سیاسی نیز انسان آزاد است، نوع نظام سیاسی و دولت‌مردان حاکم آن را گزینش کند. رقابت سیاسی در لیبرالیسم بر این اساس و بر مبنای خاصی پایه‌ریزی شده است. کلیات و اصولی که هر مکتبی آموزه رقابت سیاسی یا هر آموزه سیاسی و غیر سیاسی مد نظر خود را بر آن مبتنی می‌کند، مختص همان

مکتب است و اصولاً تمایز در مبانی در هر مکتب و اندیشه‌ای موجب تمایز در فروع، نتایج، راه‌بردها و سازوکارهای مبتنی بر آنها می‌باشد. حتی در مواردی نیز که مبانی در میان مکاتب فکری مشترک دیده می‌شود، نحوه تبیین و تفریع نتایج از سوی متفکرین و صاحبان اندیشه مکتب‌های گوناگون متفاوت بوده است. از این‌رو، نوشتار پیش رو ضمن بررسی مبانی رقابت سیاسی در لیبرال‌دموکراسی، تلاش می‌کند با روی‌کردی انتقادی به نقد آنها هم بپردازد تا رقابت سیاسی برساخته از این مبانی را به چالش بکشد.

مفهوم رقابت سیاسی

در فرهنگ فارسی معین و لغت‌نامه دهخدا و دیگر لغت‌نامه‌ها، معانی نگهبانی‌کردن، انتظارکشیدن، هم‌چشمی‌کردن (معین، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۱۶۶۶)، برای رقابت ذکر شده است. رقابت‌کردن به معنای فعالیت توأم با هم‌چشمی بین دو یا چند فرد یا گروه است. رقابت‌کردن به معنای تلاش برای پیشی‌گرفتن از دیگران هم‌چون رقابت ورزشی است (آوتویت و باتامور، ۱۳۹۲، ص ۴۸۴).

در رابطه با تعریف اصطلاحی، رقابت سیاسی در منابع مربوط، به صورت صریح تعریفی به‌دست نیامد. در متون مرتبط با حوزه مشارکت و رقابت سیاسی، این دو هم‌زاد و لازم و ملزوم هم‌دیگر دانسته شده است. با وجود این، ناچاریم برای یافتن تعریفی مقبول از رقابت سیاسی، به تعریفی از مشارکت سیاسی که تا حد زیادی با رقابت سیاسی هم‌خوانی دارد، رجوع کنیم:

هر نوع اقدام داوطلبانه، موفق یا ناموفق، سازمان‌یافته یا بی‌سازمان، مقطعی یا مستمر که برای تأثیرگذاری بر انتخاب سیاست‌های عمومی، اداره امور عمومی یا گزینش رهبران سیاسی در سطوح مختلف حکومتی (اعم از محلی و ملی، روش‌های قانونی و غیر قانونی را به‌کار گیرد) (پای و دیگران، ۱۳۸۰، ص ۲۴۷).

تعریف حاضر با مقصود ما از رقابت سیاسی نزدیکی بسیاری دارد؛ هم‌چنان‌که

هدف از رقابت سیاسی به عنوان قسمی از مشارکت سیاسی، چیزی جز نوعی تأثیرگذاری بر روند حاکمیت سیاسی و قدرت نیست. قید «سیاسی» در «رقابت سیاسی» موضوع و محدوده رقابت را تعیین می‌کند. از این رو، مراد از رقابت سیاسی، تلاش داوطلبانه و در چارچوب قواعد مقرر شده از سوی نظام سیاسی، برای سبقت‌گرفتن از رقیبان در احراز یا حفظ موقعیت‌های سیاسی و اجتماعی یا تأثیرگذاری بر آنها است.

مبانی متعددی در آثار متفکران لیبرال برای لیبرالیسم مطرح است. از میان آنها نیز می‌توان مبانی متعددی را در ارتباط با رقابت سیاسی مد نظر لیبرال‌دموکراسی دید. اما به دو دلیل، نقد و بررسی مبانی رقابت سیاسی در لیبرال‌دموکراسی به پنج مبنای آزادی، برابری، رضایت مردمی، حق انتخاب و تساهل محدود شده است. ابتدا این‌که اگر به دنبال تمامی مبانی با کوچک‌ترین رابطه با مسأله رقابت سیاسی می‌بودم، تعداد مبانی بسیار بیش‌تر می‌شد. در ضمن، این اشکال نیز پیش می‌آمد که بسیاری از این مبانی یا مرتبط نیستند و یا ارتباطشان به اندازه‌ای کم است که قابل اغماض می‌بودند. بر این اساس، بررسی مبانی را به مبانی قریب اختصاص دادم. هم‌چنین دلیل دوم این‌که تمرکز مقاله بر عمده‌ترین مبانی رقابت سیاسی از منظر لیبرال‌دموکراسی بوده است. از این رو، عمده‌ترین مبانی قریب رقابت سیاسی در مدعیات متفکرین لیبرال در ادامه مورد بررسی و نقد قرار می‌گیرد.

آزادی

مکاتب مختلف فکری بر اساس اصول پذیرفته‌شده خود، دیدگاه‌های خاصی درباره آزادی ارائه کرده‌اند. اساس تحقق آزادی آن است که هر شخصی توانایی انتخاب میان دو یا چند گزینه را داشته باشد و در انتخاب هیچ‌کدام مجبور نباشد. انسان عاقل به‌طور طبیعی به دنبال مصالح و منافع خویش است. لذا برای رسیدن به منافع و مصالح ادعایی مورد نظر خود، از دیدگاه مکتب لیبرالیسم از آزادی عمل حداکثری برخوردار است (درخشه، ۱۳۸۷، ص ۱۴).

در نظریه‌های متفکران لیبرال کلاسیک تا قرن نوزدهم، اصل آزادی به عنوان مهم‌ترین اصل از اصول فکری لیبرالیسم از محوریتی خاص برخوردار بود که به تدریج با عنصری دیگر به نام برابری سیاسی همراه شد. قرارگرفتن برابری سیاسی در کنار آزادی، نظریه نظام سیاسی لیبرال را از حکومت مشروطه به لیبرال‌دموکراسی گذر داد. ظهور نظریه لیبرال‌دموکراسی، حاصل ترکیب دو عنصر آزادی و برابری سیاسی است (میراحمدی، ۱۳۸۴، ص ۲۴۹). اصل آزادی در فلسفه سیاسی لیبرالیسم، فارغ از منبع و مبنای غیر انسانی و فrazمینی و تنها براساس خودمختاری و ارباب خودبودن انسان توجیه و تبیین می‌شود (همو، ۱۳۸۱، ص ۱۱۴).

پذیرش آزادی به عنوان ارزش مطلق در مکتب لیبرالیسم، منجر به توجیه آموزه اساسی آن؛ یعنی حکومت محدود می‌شود. جان استوارت میل، برداشتی از آزادی ارائه می‌کند که عنصر اساسی آن، عدم مداخله و نبود محدودیت است. اصل اساسی آزادی از نظر میل آن است که همه افراد، گروه‌ها، حکومت و توده مردم از مداخله در اندیشه و رفتار یک‌دیگر خودداری کنند. البته میل، تفاوتی در اندیشه و رفتار در این زمینه قائل می‌شود. از نظر او، در حالی که اندیشه باید کاملاً آزاد باشد، آزادی رفتار و عمل افراد، باید در جهت حفظ سلامت و امنیت جامعه محدود شود (میل، ۱۳۸۵، ص ۹۸). چارچوب کلی رقابت سیاسی در لیبرال‌دموکراسی کاملاً هم‌سو با این تلقی از آزادی تعریف شده است. برای محدود کردن قدرت حکمرانان در جهت جلوگیری از تعدی آنان به حقوق و آزادی شهروندان، چرخش دوره‌ای قدرت و محدودیت زمانی آن به عنوان یکی از راه‌کارهای اصلی به شمار می‌آید. از منظر لیبرال‌دموکراسی، چرخش مسالمت‌آمیز قدرت نیازمند سازوکارهای دموکراتیک است که رقابت سیاسی از ارکان آن محسوب می‌شود. از نظر میل، دموکراسی زمانی برترین نوع حکومت خواهد بود که هیچ طبقه‌ای، حتی پرشمارترین آن‌ها نتواند اثر سیاسی طبقات دیگر را زایل و جریان قانون‌گذاری و امور اجرایی کشور را بر اساس منافع انحصاری طبقه خود اداره کند. مسأله این است که راه‌هایی برای جلوگیری از این سوء استفاده بی‌گیری شود؛ بدون آن‌که امتیازهای حکومت مردم

فدا شود (همو، ۱۳۸۶، ص ۱۸۸). اعتبار مطلق آزادی در لیبرال‌دموکراسی، مستلزم حق مشارکت حداکثری برای تمامی گروه‌ها و طیف‌های مختلف جامعه در میدان رقابت‌های سیاسی است. تمامی گروه‌هایی که در جامعه لیبرال حضور دارند، به شرط برهم نزدن امنیت عمومی می‌توانند در عرصه رقابت‌های سیاسی حضور داشته باشند و ایجاد مانع بر سر راه هیچ گروه و فردی در ورود به عرصه رقابت‌های سیاسی موجه نیست. بنابراین، در لیبرال‌دموکراسی، با تلقی حداقلی از حدود آزادی، حدود رقابت سیاسی هم حداقلی لحاظ شده و ضمن این‌که عرصه برای رقابت حداکثری گروه‌ها گشوده شده، از نظر قانونی و اخلاقی هم باید‌ها و نبایدهای آن به صورت حداقلی لحاظ شده است.

برخلاف تفکر کلاسیک که آزادی را هم‌چون آرمان انسانی در متن روی‌کردی فضیلت‌گرا در نظر می‌گیرد و آن را مقید به موازین و حدود عقل‌غایت‌مدار می‌داند که به مسئول‌بودن انسان در قبال ارزش‌های غایی و اساسی متعهد است. روی‌کرد غالب تفکر لیبرال، آزادی را در مفهوم سلبی آن؛ یعنی رهایی فرد از موانع بیرونی خلاصه می‌کند و حتی مستقل از اراده فردی، آزادی را مقید به موازین و ارزش‌های انسانی نمی‌داند. در این تفکر، این‌گونه شروط الزام‌آور، تنها در صورت مسبوق‌بودن به اراده فردی، معتبر و اجرایی بوده و تنها قید آزادی عدم تزاخم با آزادی‌های مشابه دیگران به عنوان لازمه حیات اجتماعی است (توسلی، ۱۳۹۸، ص ۳۸۲). زیرا اصولاً ارزش‌ها در لیبرال‌دموکراسی؛ اعم از ارزش‌های اخلاقی، اجتماعی، حقوقی و سیاسی، امور اعتباری و قراردادی بوده و ریشه عقلانی و واقعی ندارند (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج ۲، ص ۲۶۰). به دلیل چنین نگاهی به آزادی در لیبرال‌دموکراسی، رقابت سیاسی شکل‌گرفته در آن نیز با اشکالات و چالش‌های متعددی روبه‌روست:

نخست این‌که نگاه افراطی به آزادی در لیبرال‌دموکراسی، آن را از هر نوع محدودیت اخلاقی و ارزش‌های الهی و انسانی رها ساخته که در نهایت به شدیدترین نوع نابرابری و ناعدالتی در عرصه‌های گوناگون زندگی اجتماعی منجر می‌شود. همین آسیب‌ها در رقابت سیاسی لیبرال هم خودنمایی می‌کند. بنابراین، رقابت سیاسی در

لیبرال‌دموکراسی مقید به ارزش‌های الهی و انسانی نبوده و اساساً چنین شروط و نظارت‌هایی را بی‌معنا می‌داند.

دوم این‌که روی‌کرد سلبی لیبرالیسم به آزادی، ظرفیت پاسخ‌گویی به ابعاد ایجابی آزادی همانند فراهم‌نمودن زمینه حضور همه اقشار در صحنه رقابت سیاسی و مشارکت در سرنوشت جامعه را ندارد. آزادی منفی نزد متفکران لیبرال، متوجه موانعی است که دولت برای آزادی فردی ایجاد می‌کند و به خصوص بر جنبه اقتصادی این امر و رفع تهدید از مالکیت خصوصی و بازار آزاد سرمایه تأکید دارد. به عبارت دیگر، یک‌بعدی‌نگری در تفسیر آزادی و به تبع آن رقابت سیاسی می‌تواند آن دو را به برخی اقشار خاص محدود کند و حتی عملاً تهدیدی برای آزادی برخی اقشار دیگر باشد (توسلی، ۱۳۹۸، ص ۳۰۱-۳۰۰).

سوم این‌که هرچند در لیبرال‌دموکراسی بر آزادی حداکثری تأکید و به دنبال آن بر رقابت سیاسی حداکثری اصرار می‌شود، ولی به دلیل نابرابری‌های حاصل از آزادی افراطی، در موارد زیادی افراد توانمند و شایسته مناصب سیاسی - اجتماعی، امکان رقابت با افراد ثروتمند و قدرتمند را ندارند و لذا از ورود به عرصه رقابت‌های سیاسی خودداری می‌کنند. در نتیجه افرادی که از امکانات ثروت، قدرت و شهرت برخوردارند، به این مناصب می‌رسند (وینر، ۱۳۸۵، ص ۳۶۱). بنابراین، رقابت سیاسی در لیبرال‌دموکراسی با بحران بی‌توجهی به شایسته‌سالاری که یکی از اهداف عمده رقابت سیاسی است، مواجه است.

چهارم این‌که رقابت سیاسی حداکثری برخاسته از آزادی افراطی، در نهایت به عاملی برای تهدید آزادی تبدیل می‌شود. تأکید بر رقابت افراطی؛ اگرچه ممکن است مانع از برخورداری افراد از حقوق یا آزادی‌های اساسی نشود، ولی مانع تحقق اصلی است که برای توجیه این حقوق و آزادی‌ها به کار می‌رود (همان، ص ۳۶۲). آن اصل، کرامت ذاتی و برابری انسان‌ها است. رقابت افراطی به شکل رایج، در لیبرال‌دموکراسی که توأم با فساد و لابی‌گری اقتصادی و سیاسی است، از هدف خود دور شده و منجر به از میان رفتن کرامت انسانی و برابری آن‌ها شده است.

برابری

برابری دارای دو مفهوم برابری اولیه یا برابری فرصت و برابری نتیجه یا برابری در وضعیت نهایی است. در این جا تنها به بررسی برابری فرصت خواهیم پرداخت. از منظر دموکراسی لیبرال، انسان دارای کرامت ذاتی و غیر قابل سلب است و بر این اساس، پاره‌ای از حقوق بنیادین انسان را به رسمیت شناخته است. حق برابری یکی از این حقوق است که نشأت گرفته از کرامت ذاتی انسان است؛ کرامتی که همه انسان‌ها را علی‌رغم تفاوت‌های ظاهری‌شان برای بهره‌مندی از حقوق بنیادین‌شان در یک سطح می‌بیند. شاخه‌ای از برابری، برابری سیاسی است. برابری سیاسی به معنای برابری شهروندان یک دولت در حقوق سیاسی‌ای است که از آن‌ها در سایه حمایت دولت برخوردار می‌شوند.

انسان‌ها علی‌رغم این که از لحاظ مختلف تفاوت‌های بی‌شماری دارند، ولی از نظر اخلاقی که به حقوق نیز سرایت پیدا می‌کند، برابرند. این برابری نباید از منظر برخی به عنوان هدف و ایده‌آل مطرح شود، بلکه یک الزام است. اما آرمان‌ها هیچ‌گاه به‌طور کامل محقق نشده‌اند. از این رو، ایده‌آل‌های تساوی‌طلبانه با محدودیت‌های جدی بشری مواجه بوده است. لذا وظیفه دولت در این موضوع، زمینه‌سازی جامعه برای بهره‌مندی حداکثری شهروندان از حقوق خود است. از منظر لیبرال دموکراسی، یکی از موانع بهره‌مندی شهروندان از حقوق خود و محدودکننده آنان، خود دولت است. بر این اساس، لیبرالیسم، طرف‌دار دولت حداقلی است. اما همین دولت حداقلی باید نابرابری‌های موجود برای شهروندان خود را مرتفع سازد. یکی از عرصه‌های ظهور و بروز برابری، در رقابت‌های سیاسی است. هم‌چنین یکی از مواضعی که میزان پایبندی دولت‌ها به شعار برابری را روشن می‌سازد، رقابت‌های سیاسی است. ایجاد فرصت‌های برابر برای شهروندان، گروه‌ها و احزاب موجود در جامعه برای انتخاب شدن، انتخاب کردن، مطرح کردن خود و ایده‌ها و برنامه‌های خود در جامعه و میزان معتبردانستن رأی هر کدام از آنان در رقابت‌های سیاسی، نمونه‌هایی در این زمینه است.

در اتخاذ تصمیمات جمعی باید خیر عمومی یا منافع هر شخص به‌طور برابر مورد توجه قرار گیرد. برای تضمین برابری منافع هر شخص، لازم است تک تک اعضای بالغ یک اجتماع، به نوبه خود از حق مشارکت در تصمیم‌سازی جمعی و تصمیماتی که بر خیر یا منافع او تأثیر دارد، برخوردار باشند. این اصل، به نوبه خود نیازمند برابری سیاسی است و تنها در یک نظام سیاسی کاملاً دموکراتیک قابل تحقق است. رقابت سیاسی، میدانی است که زمینه برخورداری هر یک از اعضای جامعه را از منافع جمعی و فردی تا حدودی برآورده می‌سازد. با رقابت سیاسی است که هر فردی می‌تواند تا حدودی از منافع یا آسیب‌های روی کار آمدن شخص یا حزب خاص آگاهی بیابد و سپس دست به انتخاب بزند و وارد چرخه رقابت سیاسی شود.

آکرمن از اصل برابری در جامعه لیبرال با بهره‌گیری از روش گفت‌وگوی بی‌طرفانه با شرط عدم تحمیل معیارهای خاص به افراد طرف گفت‌وگو دفاع کرده و می‌گوید: هرگاه از صاحب قدرتی درباره مشروعیت قدرتش سؤال شود، باید بتواند بدون بهره‌گیری از ابزارهای سرکوب و قدرتش، پرسش‌گر را قانع کند که شایستگی این منصب و قدرت را داشته است و ادعای او بر یک اصل معقول قابل تعمیم استوار است. اما در بسیاری از این قبیل مناظرات، اختلاف بر سر معیار شایستگی قابل پیش‌بینی است (توسلی، ۱۳۹۸، ص ۲۳۷-۲۳۶). رقابت سیاسی می‌تواند معیار و سازوکاری عقلانی و گره‌گشا برای حل این معضل باشد. آن‌که بتواند با سازوکار رقابت بالا بیاید، می‌تواند قدرتش مشروع باشد و در صورتی که زمینه رقابت را برای بقیه گروه‌ها در دوره‌های بعد فراهم نماید، از دوام مشروعیت نیز برخوردار خواهد بود.

رقابت سیاسی مبتنی بر چنین تفسیری از برابری، دارای ایرادهایی در برخی عرصه‌ها است. یکی از نقدهای طرح‌شده در این زمینه این است که هرچه بیشتر بخواهیم مطمئن بشویم که همه افراد از حقوق اساسی خویش در حوزه رقابت سیاسی برخوردارند، نابرابری میان آن‌ها بیشتر خواهد شد. شاید بتوان این پارادوکس را با خاطر نشان کردن این نکته حل کرد که جنبه‌های برابری و نابرابری آن‌ها متفاوت است. آن‌ها از این جهت برابرند که حقوق معینی دارند، اما از این جهت نابرابرند که برخی

قدرتی بیش از سایرین دارند و نابرابری در قدرت، برای تضمین عملی برخوردارگی همگانی از حقوق اجتماعی - سیاسی معین لازم است (وینر، ۱۳۸۵، ص ۳۶۲).

دومین نقد بر تفسیر لیبرال، از برابری مرتبط با منابع دینی است. دو نوع برابری را می‌توان از منابع دینی برداشت کرد: برابری تکوینی و برابری تشریحی. برابری تکوینی به معنای برابری انسان‌ها در اصل آفرینش و نفی هرگونه تمایزی در این زمینه است (حجر (۱۵): ۲۹ و اسراء (۱۷): ۷۰). در مقابل برابری تکوینی، برابری تشریحی قرار دارد که مربوط به جامعه دینی است. یعنی دین برای اتباع خود یک سری حقوق و تکالیف در نظر گرفته است و تمامی افراد، بدون استثنا در برخوردارگی از حقوق و داشتن مسئولیت و تکلیف در قبال بهره‌مندی از حقوق و مزایای جامعه دینی برابری دارند. در این زمینه تفاوت‌هایی در حقوق برخی افراد هم‌چون زن و مرد، اتباع خارجی، اقلیت‌های مذهبی و... دیده می‌شود که به تناسب حقوق، مسئولیت‌ها نیز متفاوت است. برخی نابرابری‌ها در یک سیستم حقوقی که برای نظم‌دادن به زندگی اجتماعی سراسر محدودیت انسان‌ها در نظر گرفته می‌شود، ضروری است. این‌که چه افرادی می‌توانند وارد چرخه قدرت و رقابت سیاسی شوند، حق رأی یا حق انتخاب‌شدن دارند یا نه از محدودیت‌های نظام‌های حقوقی است. حق در هر سیستم حقوقی با در نظر گرفتن هدف و ارتباط فعل با هدف انتزاع می‌شود. از این منظر که انسان تنها دارای بعد جسمانی و این دنیایی نیست و بعدی مهم‌تر و اصیل، به نام بعد روحانی و مجرد دارد، یک نظام حقوقی کامل نمی‌تواند به هیچ‌کدام از ابعاد وجودی و زندگی مربوط به آن بی‌تفاوت باشد. بر این اساس، هدف از یک نظام حقوقی کامل، باید علاوه بر آبادانی و انتظام زندگی اجتماعی دنیوی، سعادت و رفاه اخروی نیز باشد. چنین نظام حقوقی‌ای نمی‌تواند مجزا و مستقل از نظام اخلاقی و بی‌تفاوت به آن باشد. از این رو، رقابت سیاسی مقید به برابری کامل، اگر برآورنده اهداف نباشد، مطلوب و سودمند نیست (مصباح یزدی، ۱۳۹۱ (الف)، ص ۴۵-۵۰).

سومین نقد وارد بر برابری مطرح در رقابت سیاسی لیبرال‌دموکراسی، در حوزه عملیاتی کردن آن است. با این بیان که برابرسازی انسان‌های یک جامعه به معنای حقیقی

ممکن نیست، برفرض هم که امکان‌پذیر باشد، به دلیل تفاوت‌های شخصی مطلوب نیست. زیرا موجب ازبین‌بردن ذوق و ابتکار و انگیزه رقابت و رشد در انسان‌ها است. عدالت به معنای رعایت برابری در میان انسان‌های برابر است و برخورد برابر با افراد نابرابر، عین ظلم و بی‌عدالتی است (ارسطو، ۱۳۷۱، ص ۱۲۲، کتاب سوم، فصل ۵، بند ۹). جامعه نیز با تنوع و احتیاج متقابل و تقسیم کار برخاسته از آن است که رونق و دوام خواهد داشت (توسلی، ۱۳۹۸، ص ۲۲۹-۲۲۸). رقابت سیاسی نیز با ظهور تنوع در احزاب و برنامه‌های آنان شکل گرفته و پویا خواهد شد.

چهارمین نقد بر پیکر بی‌جان برابری در لیبرال‌دموکراسی، مربوط به حق رأی است. روشن‌ترین نابرابری سیاسی، نقض قاعده یک فرد یک رأی است (رالز، ۱۳۹۰، ص ۳۵۲). این اصل در لیبرالیسم پذیرفته شده است که همه شهروندان جامعه در هر طبقه و پست اجتماعی و سیاسی و یا با هر توان اقتصادی که باشند، دارای رأی واحد با میزان اعتبار یکسان هستند. دموکراسی لیبرال، در مقابل این وسوسه که رأی برخی افراد جامعه از اعتبار و کیفیت برتری برخوردار است، از خود مقاومت نشان داده است. اما اشکال زمانی پنجه در رخ می‌کشد که این برابری در جامعه لیبرال، توسط لابی‌گران اقتصادی و سیاسی به واسطه تبلیغات و تخریب‌های انتخاباتی در جوامع لیبرال که اقتصاد آزاد دارند، در رقابت‌های انتخاباتی برهم خورده است. رقابت سیاسی؛ خصوصاً در جامعه لیبرال، با اقتصاد سرمایه‌داری، عرصه جولان پول‌های کثیف و به‌شدت تحت تأثیر لابی اقتصادی است. عرصه رقابت سیاسی که عرصه‌ای لغزنده و مورد طمع است، اقتصاد آزاد و سرمایه‌داری به عنوان ابزاری قدرتمند و ناجوانمردانه برای پس‌زدن رقیب است. پول‌های کثیف، در هر رقابت سیاسی، برهم‌زننده قواعد بازی و ناسالم‌کردن آن است، ولی در لیبرال‌دموکراسی با شعار کاپیتالیسم، آثار سوء به مراتب شدیدتری دارد.

رضایت مطلق مردم

رضایت مهم‌ترین مبنای مشروعیت فرمان‌روایی سیاسی است که نظریه قرارداد اجتماعی بر مبنای آن، مشروعیت حکومت را توجیه می‌کند. مفهوم رضایت به عنوان

مبنای مشروعیت حاکمیت سیاسی؛ اگرچه ریشه در اندیشه سیاسی ارسطو در یونان باستان دارد، ولی در دوران مدرن با اقبال روزافزون همراه بوده است. این آموزه بنیاد نوعی توجیه سیاسی دولت که نظریه قرارداد اجتماعی خوانده می‌شود، دانسته می‌شود (همپتن، ۱۳۸۰، ص ۸۱). نظریه قرارداد اجتماعی از منظر همپتن به دو نظریه قرارداد اجتماعی واگذاری و کارگزاری تقسیم می‌شود. نظریه هابز در زمره قرارداد اجتماعی، واگذاری قرار می‌گیرد؛ زیرا در آن، اقتدار سیاسی به صورتی بازپس‌نگرفتنی به حاکم اعطا می‌شود. ولی در نظریه لاک، حاکمیت امانتی از جانب مردم در دست حاکم قرار دارد و براین اساس، جزء نظریه‌های کارگزاری است (همان، ص ۸۴). براساس این تقسیم، لیبرال‌دموکراسی نمایندگی ریشه در قرارداد اجتماعی کارگزاری دارد. در قرارداد دو مرحله‌ای لاک، افراد ابتدا جامعه سیاسی را تأسیس و حقوق خود را به این جامعه واگذار می‌کنند. اما در مرحله دوم، جامعه سیاسی این حقوق را از طریق قرارداد کارگزاری استخدام حاکم، برای استفاده از این حقوق برای حکومت بر جامعه، در جهت نفع متقابل افراد به حاکم واگذار می‌کند (همان، ص ۱۰۹). لاک معتقد است قدرت سیاسی مشروعیت ندارد، مگر آن‌که اعمال‌کنندگان این قدرت با رضایت اتباع اعمال قدرت کنند. اتباع نیز می‌توانند دست به اقداماتی برای جلوگیری از سوء استفاده از قدرت بزنند. لاک حق مخالفت و اعتراض را تنها ضمانت در برابر سرکوب‌گری حکومت یا سهل‌انگاری آن در حفاظت از حقوق اساسی شهروندان نمی‌داند، بلکه او خواستار جدایی قدرت اجرایی از قدرت قانون‌گذاری و قوه مقننه تا حدودی انتخابی و رقابتی بود (وینر، ۱۳۸۵، ص ۳۲۵). رقابتی بودن عرصه‌های مختلف سیاسی، یکی از راه‌کارهای اعمال رضایت مردم در حکمرانی است. هم‌چنین رقابت سیاسی برای نظارت بر اقتدار دولت و محدود کردن قدرت فراگیر آن، یکی دیگر از عرصه‌های اعمال حق حاکمیت مردم و رضایت آن‌ها است. در صحنه‌های رقابت سیاسی، طرفین رقابت برای رعایت قواعد بازی به ناچار باید رضایت رأی‌دهندگان را به برنامه‌ها، عمل‌کرد و شعارهای طیف خود جلب نمایند. رقابت سیاسی به عنوان مکانیسمی برای سنجش رضایت مردم از طیفی سیاسی که بر اساس رقابت بالا می‌آید نیز به کار خواهد رفت.

اگر حزبی پس از در دست گرفتن اختیارات حکومتی از رضایت مردمی غافل شود، به طور حتم در دوره‌های بعد با اقبال مردمی مواجه نخواهد شد و حتی همراهی مردم در حمایت از برنامه‌ها و اهداف خود را از دست خواهد داد. پیش‌برد اهداف بدون حمایت مردمی برای نظام لیبرال‌دموکراسی؛ آن‌گونه که خود مدعی است، تقریباً محال است. این برداشت از رضایت مردم که آن را در یک نظام سیاسی و رقابت‌های مطرح در آن مطلق می‌انگارد، مورد نقدهای عدیده‌ای است:

اولین نکته حائز اهمیت در نقد مبنای رقابت‌گرفتن رضایت مردم برای رقابت سیاسی در لیبرال‌دموکراسی این است که لیبرال‌دموکراسی بر اساس اومانیزم که فرد انسان و خواسته‌های او را محور قرار می‌دهد، نه انسانیت وی را، رقابت سیاسی را مقید به هیچ اصول ارزشی پیشینی نمی‌داند. از این رو، رقابت سیاسی جز بر آوردن تمایلات نفسانی بازیگران و شهروندان، غایتی دیگر مد نظر ندارد. از منظر لیبرال‌دموکراسی، تنها زمانی ارزش‌های انسانی می‌توانند در رقابت‌های سیاسی مطرح شوند که پشتوانه‌ای از رضایت مردمی داشته باشند.

دوم آن‌که حکومت مبتنی بر رضایت مردمی در برخی اوقات، آغازی نیک و فرجامی بد داشته است. سرنوشت غم‌انگیز اغلب کشورها در چنین حالاتی این بوده که پیشرفت در همان گام‌های نخستین متوقف شده است. چرا که کار در هر دوره‌ای آن‌چنان نهاده شده است که کار بایسته دوره‌های پیشین را ناشدنی ساخته است (میل، ۱۳۸۶، ص ۱۱۰). در رقابت‌های سیاسی، اگر صرف رضایت مردمی ملاک باشد، این آفت بروز خواهد کرد و هر منتخبی چون خود را وامدار رضایت مردم می‌داند، برنامه‌ها و اهداف دولت‌های قبل را جدی نخواهد گرفت. اما اگر رضایت مردم تنها یکی از پشتوانه‌های منتخبین باشد، امیدی به اتمام کارهای ناتمام گذشته خواهد بود.

سوم این‌که تحصیل رضایت معقول مردم در امر زمام‌داری، اصلی ضروری و اجتناب‌ناپذیر است. اما مطلق رضایت مردم؛ اعم از معقول و نامعقول که شامل خواهش‌های نفسانی آنان است، جدای از این‌که قابل تحقق نیست، برای فلسفه سیاسی متعالی اسلام که وظیفه رشد و تعالی معنوی و اخلاقی انسان‌ها را علاوه بر عمران

دنیوی بر عهده دارد، قابل پذیرش نیست (جعفری، ۱۳۶۹، ص ۲۲۵-۲۲۴). در رقابت‌های سیاسی نیز تا حدی که رشد و کمال معنوی انسان‌ها اجازه می‌دهد، بازیگران این عرصه می‌توانند مبنای رضایت مردمی را به عنوان یک اصل، برای چارچوب رقابت‌های خود مد نظر قرار دهند. هم‌چنین کمال و تعالی انسان، یکی از غایت‌های رقابت سیاسی خواهد بود. ارزش‌های انسانی نیز به عنوان چارچوبی برای رقابت سیاسی سالم، مورد توجه می‌باشد.

حق انتخاب

حق تعیین سرنوشت از جمله حقوق سیاسی‌ای است که پس از فراز و نشیب‌هایی در اندیشه سیاسی به دست آمده است. در تمامی امور مربوط به انسان، هرکس که مستقیم و نه با میانجی، سرپرستی یا قیمومیت، ذی‌نفع باشد، دارای حق اظهار نظر و رأی است و تا زمانی که استفاده از این حق با امنیت جامعه ناسازگار نباشد، نباید از آن منع شود (میل، ۱۳۸۶، ص ۱۹۷). یکی از برترین سودمندی‌های حکومت آزاد، پرورش هوش و احساسات شهروندان است و این کار، هنگامی می‌تواند تا فروترین سطوح مردم عملی شود که برای ایفای نقشی که مستقیماً بر منافع سترگ کشور اثرگذار باشد، به همکاری خوانده شوند (همان، ص ۱۸۸). حقوق سیاسی‌ای هم‌چون حق شرکت در انتخابات آزاد، حق تشکیل انجمن‌ها و اجتماعات یا پیوستن به آن‌ها حق مشارکت در رقابت‌های سیاسی می‌تواند در رابطه با حق انتخاب آزاد مطرح شود (وینر، ۱۳۸۵، ص ۳۴۸).

اگر مهم‌ترین حقوق سیاسی؛ یعنی حق رأی دادن منحصر به افرادی شود که توانایی استفاده مسئولانه از این حقوق را دارند، مردم در کل از حقوق ایمن‌تری برخوردار خواهند بود. حق رأی، مهم‌ترین حقی است که باید با احتیاط تمام گسترش داده شود و آن هم توأم با گسترش آموزش و رقابت سیاسی (همان، ص ۳۵۰). این‌ها مدعیات مدعیان آزادی و برابری و دموکراسی برای همه است. البته به ظاهر حرفی درست است، ولی از کجا باید اطمینان یافت که این نوع محدودیت آراء هدف‌گذاری شده و

مورد سوء استفاده برخی سیاست‌بازان و مترصدان قدرت قرار نگیرد. در این طرز فکر، به صرف ادعای امنیت برای حقوق مردم، مردم از حقوق اساسی خود که همان حق تعیین سرنوشت است، محروم می‌شوند.

رقابت سیاسی در لیبرال‌دموکراسی برای رسیدن به ثمرات مشارکت همگانی، فراگیربودن را شعار خود قرار داده است. رقابت سیاسی با هدف فراگیری، موجبات عوام‌فریبی و پوپولیستی‌بودن حق رأی و انتخاب را در لیبرال‌دموکراسی فراهم آورده است. برای دوری از این مشکل، لیبرال‌دموکراسی ترفندهایی هم‌چون پرسش‌گری عمومی یا حق مخالفت و تشکیل احزاب اپوزیسیون را هرچند با تأخیر، ولی در نهایت تدارک دیده است. براین اساس، برای تأمین حقوق اجتماعی شهروندان در جوامع لیبرال، ابتدا باید حقوق سیاسی آن‌ها تأمین شود. چرا که حقوق اجتماعی در جایی که حقوق سیاسی وجود نداشته باشد، امنیت کم‌تری داشته و محدودترند (همان، ص ۳۴۹).
غایت نظام سیاسی لیبرال‌دموکراسی از جامه عمل پوشاندن به حق انتخاب مردم در قالب رقابت سیاسی، تنها جلب رضایت مردمی است. در حالی که باید مقصودی فراتر از صرف تأمین رضایت مردمی را در سر داشت. پیشرفت تمدنی و تعالی معنوی جامعه و برپایی ارزش‌های الهی و انسانی در میان شهروندان مدینه فاضله اسلامی از آرمان‌های اصیل اسلامی است.

رأی مخفی سازوکاری برای اعمال حق انتخاب آزادانه در لیبرال‌دموکراسی است. اما این سازوکار نیز اشکالی کارشکن همانند نقد مطرح‌شده در رضایت مردمی دارد. با این بیان که در جوامع لیبرال، لابی‌های اقتصادی و سیاسی چنان افکار عمومی را جهت‌دهی می‌کنند که هیچ فردی، حتی احساس نمی‌کند که آزادی انتخابش سلب شده است و به گزینه‌های لابی‌گران می‌اندیشد، رأی می‌دهد و حمایت می‌کند.

تساهل

تساهل به معنای تحمل کسی یا چیزی که ناخوشایند است، می‌باشد. تساهل در جایی مطرح است که یک تفکر یا رفتار ناخوشایند، به نظر عامل تساهل درمیان باشد.

تساهل با کوتاهی و سهل‌انگاری یا اباحه‌گری ناشی از بی‌تفاوتی متفاوت است. در تساهل یک نوع بی‌طرفی مثبت و پذیرش آگاهانه و عامدانه ناشی از محاسبه و منطقی خاص در کار است. تساهل زمانی مطرح است که عامل تساهل در موضع قدرت است و میل و توان مداخله و سرکوب مخالف را دارد، اما به دلایلی از این کار عامدانه خودداری می‌کند (توسلی، ۱۳۹۸، ص ۲۴۳-۲۴۲). تساهل پس از استقرار رأی فرد، مبنی بر برتر بودن نظر خود بر نظر مخالف موضوعیت پیدا می‌کند. از این رو، تساهل به معنای پذیرش و صحه‌گذاشتن بر رأی و نظر یا رفتار مخالف نیست، بلکه تساهل نوعی استراتژی مبتنی بر یک سلسله مصالح و ملاحظات عملی در طرز برخورد با دیگران است.

از علت‌های اصلی جنگ‌ها، شورش‌ها و بی‌ثباتی‌های سیاسی، نابردباری و عدم تحمل مخالفین بوده است. وقتی به کسانی که دارای عقیده، مذهب، قومیت یا مرام و مسلک سیاسی مغایر با ما هستند، اجازه داده نشود به نحو قانونی مطالبات خود را طرح و پی‌گیری کنند و در چارچوب نظام حقوقی و سیاسی با دیگران رقابت کنند، حق خود را پایمال شده می‌بینند و در نتیجه اختلاف‌شان رنگ ایدئولوژیک به خود خواهد گرفت و نسبت به اصل نظام سیاسی حاکم حس بیگانگی پیدا می‌کنند و عملاً به راه‌های خشونت‌آمیز متمایل خواهند شد. از این رو، تساهل یکی از الزامات و زمینه‌های شکل‌گیری رقابت‌های سیاسی در درون ساختار سیاسی لیبرال‌دموکراسی است. در مقابل گفته می‌شود که وفاق اجتماعی و هماهنگی فکری و عقیدتی، لازمه حرکت‌های پرشتاب اجتماعی است. تنوع و تکثر احزاب و اقتدار سیاسی، وحدت جامعه را نشانه گرفته و آن را در معرض آسیب جدی قرار می‌دهد. در این صورت، ظرفیت‌های موجود جامعه به جای هم‌یاری در پیش‌برد جامعه به سوی هدف واحد، صرف تعدیل و خنثی کردن رقبا در رقابت‌های نفس‌گیر و بی‌پایان سیاسی - اجتماعی خواهد شد (همان، ص ۳۶۳). هیچ یک از دو مدعای ذکر شده نمی‌تواند به صورت مطلق پذیرفته باشد. از این رو، صحیح نیست برای همه جوامع و در هر شرایطی توصیه هم‌گون کردن. در جامعه‌ای که قدرت و وحدت ملی

قوام نیافته و کیان جامعه شکننده است و یا کشور از نظر امنیتی یا اقتصادی و یا غیره دچار بحران و نیازمند جهش‌های بلند است، در چنین شرایطی نسخه تکثر سیاسی و تساهل گسترده و رقابت سیاسی فراگیر، نه تنها نسخه شفافبخش نخواهد بود، بلکه بر بحران‌های جامعه خواهد افزود و گاهی جامعه در شرایط ثبات است و هویت ملی آن قوام یافته و ارکان سیاسی و حقوقی آن نیز از استحکام کافی برخوردار بوده و بحران و خطر جدی اساس جامعه را تهدید نمی‌کند. هم‌چنین شرایط سیاسی و فرهنگی جامعه خواستار رشد و توسعه بیش‌تر سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است. در چنین فضایی، اصل تجربه‌شده و عقلانی تساهل می‌تواند مد نظر قرار گیرد که در فضایی آزاد و رقابتی سالم و تنوع و تضارب آراء و سلیقه‌ها، انتخاب‌های منطقی‌تر و مشارکتی‌پویا در جامعه با نشاط شکل خواهد گرفت. براین اساس، نمی‌توان جوامع را به شکل سیاه و سفید دید، بلکه اقتضای شرایط هر جامعه‌ای یا جامعه‌ای واحد در شرایط مختلف، نسخه‌های متفاوت از تساهل و رقابت سیاسی خواهد بود (همان، ص ۳۶۴-۳۶۳).

از نقدهای وارد بر تساهل مطرح در لیبرال‌دموکراسی از منظر معرفت‌شناسی، بر این اساس است که تحمل عقاید و نظریات متفاوت و متضاد می‌تواند بر مبنای شکاکیت و یا پلورالیسم مبتنی باشد. براساس شکاکیت، کسی نمی‌تواند اعتقاد جزمی پیدا کند و یک رأی یا رفتار را بر دیگری ترجیح دهد و براساس پلورالیسم، تمامی آراء و افکار، بهره‌ای از حقیقت دارند. تساهل و تسامح که بر عدم تعصب و عدم جانبداری و خشونت تکیه دارد و بر اساس آن، امروزه ترویج می‌شود که کسی نباید روی چیزی تعصب داشته باشد و هر کس هرچه گفت، باید پنداشت که شاید درست باشد، در حقیقت یک حالت بی‌تفاوتی نسبت به عقاید دینی، فلسفی و علمی در فرد ایجاد می‌کند (مصباح یزدی، ۱۳۹۱(ب)، ج ۱، ص ۱۵۹). چنین تساهلی از منظر اسلامی مورد پذیرش نیست. ولی تساهل و مدارای اجتماعی به معنای برخورد متین، مؤدبانه و روادارانه با طرفداران مذاهب، فیلسوفان و صاحب‌نظران علوم گوناگون و اجازه طرح آراء و روش‌های گوناگون برای اداره جامعه و گفت‌وگو و بررسی آن‌ها کاملاً مورد

قبول اسلام است. در جهان اسلام، شاهد هستیم که در یک شهر، مسلمانان، مسیحیان، زرتشتیان و حتی یهودیان دوستانه در کنار هم زندگی می‌کنند و کشمکش، اختلاف و برادرکشی و دیگرکشی در بین آنها وجود ندارد. این چیزی است که در هیچ نظام مذهبی و سیاسی به اندازه اسلام مورد توجه قرار نگرفته است و تا این حد با صاحبان ادیان مدارا نشده است (همان، ص ۱۶۰).

در رتبه بعد و در رابطه با قیدهای مطرح برای تساهل و به تبع آن رقابت سیاسی، نقد مطرح از این قرار است که تساهل حداکثری نظام سیاسی لیبرال‌دموکراسی نسبت به احزاب سیاسی کم‌ترین قید را در راه رقابت سیاسی آنان می‌پذیرد. یعنی تا جایی که رقابت سیاسی منجر به تضعیف امنیت جامعه یا از میان رفتن حقوق سایر شهروندان نشود، نباید محدود شود. این در صورتی است که در نظام سیاسی اسلامی که نظامی ارزشی و غایت‌گرا است، علاوه بر قیود بیان‌شده در نظام لیبرال‌دموکراسی، رقابت‌های سیاسی را مشروط به رعایت ارزش‌های انسانی و غایات الهی می‌داند. بنابراین، با رعایت این قیود، تساهل در عرصه رقابت سیاسی در نظام سیاسی مردم‌سالار اسلامی قابل اجرا است.

آخرین نکته این‌که لیبرال‌دموکراسی با تساهل هم به صورت دوگانه برخورد می‌کند. با این توضیح که علی‌رغم بلندبودن صدای شعار تساهل در لیبرال‌دموکراسی، همه احزاب و گروه‌ها نمی‌توانند فعالیت آزادانه داشته باشند. یعنی لیبرالیسم، سیستم حقوقی‌ای تعبیه کرده است که قانوناً اجازه فعالیت به برخی احزاب را نمی‌دهد. برای نمونه به احزاب اسلامی اجازه فعالیت سیاسی آزادانه و قانونی داده نمی‌شود. یعنی شعار تساهل لیبرال‌دموکراسی این‌جا کارساز نیست.

نتیجه‌گیری

رقابت سیاسی به عنوان سازوکار مسالمت‌آمیز چرخش قدرت در علم سیاست جدید کاملاً پذیرفته شده است. این مقوله در هر مکتبی بر اساس و مبانی خاصی پایه‌ریزی شده است. کلیات و اصولی که هر مکتبی آموزه رقابت سیاسی یا هر آموزه

سیاسی و غیر سیاسی مد نظر خود را بر آن مبتنی می‌کند، مختص همان مکتب است و اصولاً تمایز در مبانی، در هر مکتب و اندیشه‌ای موجب تمایز در فروع، نتایج، راه‌بردها و سازوکارهای مبتنی بر آنها می‌باشد. بررسی و نقد مبانی رقابت سیاسی در مکاتب مهم و رایجی هم‌چون لیبرالیسم، نقطه شروعی برای رسیدن به رقابت سیاسی ایده‌آل و آرمانی است.

در این مقاله به بررسی مبانی رقابت سیاسی هم‌چون آزادی، برابری، رضایت مطلق مردم، حق انتخاب، کثرت‌گرایی و تساهل و نقد آنها پرداخته شد تا رقابت سیاسی برآمده از آنها را به چالش بکشد. به طور خلاصه رقابت سیاسی براساس مبانی ذکر شده، اصولی را پذیرا نیست. از این رو، مقید شدن رقابت‌های سیاسی به اصول و قواعد ارزشی پیشینی و مستقل از اراده فرد، از منظر لیبرال‌دموکراسی مورد تأیید نیست. مقید نبودن رقابت سیاسی در لیبرال‌دموکراسی به این اصول، پیامدهای سوئی برای آن به دنبال داشته است که در ذیل هر مبنا مستقلاً بدان‌ها اشاره شد.

منابع و مأخذ

۱. آوتویت، ویلیام و باتامور، تام، فرهنگ علوم اجتماعی قرن بیستم، ترجمه: حسن چاوشیان، تهران: نشر نی، ۱۳۹۲.
۲. ارسطو، سیاست، ترجمه: حمید عنایت، تهران: شرکت سهامی انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱.
۳. پای، لوسین و دیگران، بحران‌ها و توالی‌ها در توسعه سیاسی، ترجمه: غلامرضا خواجه سروی، تهران: انتشارات پژوهش‌کده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰.
۴. توسلی، حسین، نقد مبانی ارزش‌شناختی لیبرالیسم، قم: بوستان کتاب، ۱۳۹۸.
۵. جعفری، محمدتقی، حکمت اصول سیاسی اسلام، تهران: بنیاد نهج‌البلاغه، ۱۳۶۹.
۶. درخشه، جلال، گفتارهایی درباره انقلاب اسلامی، تهران: دانشگاه امام صادق ۷، ۱۳۸۷.
۷. رالز، جان، نظریه عدالت، ترجمه سیدمحمد کمال سروریان و مرتضی بحرانی، تهران: پژوهش‌کده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۹۰.
۸. مصباح یزدی، محمدتقی، حقوق و سیاست در قرآن، نگارش: محمد شهرابی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ؛، ۱۳۹۱(الف).

۹. مصباح یزدی، محمدتقی، نظریه سیاسی اسلام، تحقیق و نگارش: کریم سبحانی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۱ (ب).
۱۰. معین، محمد، فرهنگ فارسی، ج ۲، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱.
۱۱. میراحمدی، منصور، آزادی در فلسفه سیاسی اسلام، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۱.
۱۲. میراحمدی، منصور، اسلام و دموکراسی مشورتی، تهران: نشر نی، ۱۳۸۴.
۱۳. میل، جان استوارت، حکومت انتخابی، ترجمه: علی رامین، تهران: نشر نی، ۱۳۸۶.
۱۴. میل، جان استوارت، رساله درباره آزادی، ترجمه: جواد شیخ الاسلامی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۸۵.
۱۵. همپتن، جین، فلسفه سیاسی، ترجمه: خشایار دیهیمی، تهران: طرح نو، ۱۳۸۰.
۱۶. وینر، فیلیپ پل، فرهنگ اندیشه‌های سیاسی، تهران: نشر نی، ۱۳۸۵.